

انسان و موسیقی

موسیقی و دانش‌های رفتاری

نمی‌توان موسیقی را بدون انسان و انسان را بدون موسیقی مورد مطالعه قرار داد. موسیقی نوعی از رفتار انسانی است که از نقطه نظر تأثیر، بی‌همتا و نیرومند است. این موضوع اساسی، هیچگاه در موجودیت «هنری» موسیقی، انکار و یا تردیدی بوجود نمی‌آورد. زیرا موسیقی انتزاعی‌ترین هنرها و دارای ساختمان‌های کاملاً واقعی است. آموزش موسیقی، جریانی است هم هنری و هم علمی، که موجب تغییراتی در رفتار انسان می‌گردد.

علوم رفتاری و راه‌های گوناگون آموزش موسیقی:

اصول روانشناسی، جامعه‌شناسی، و مردم‌شناسی، بعنوان علوم رفتاری یا مطالعه علمی رفتار انسان شناخته میشوند و در مقایسه با بعضی از علوم، با اصطلاح «قطعی» نسبتاً جدید هستند. علوم رفتاری، اطلاعات تحقیقی قابل توجهی را برای آموزش موسیقی فراهم آورده‌اند. ولی، هنوز درباره انگیزه‌های موسیقی‌درارگان‌نیم انسان بررسی‌های محدودی بعمل آمده‌است. بنا بر این، از آنجائیکه درباره تغییرات درونی انسان در مواقعی که با موسیقی سروکار دارد، اطلاعات کمی بدست آمده، تنها چاره در مشاهده و مطالعه رفتار ظاهری او است.

این صحیح است که علوم رفتاری، بارها مانع استفاده از سایر منابع اطلاعاتی و راهنمایی شده‌اند مثلاً، مسائلی مطرح شده که رابطه اندکی با وظایف فیزیولوژیکی

انسان داشته، و باین ترتیب خطوط راهنما بیرون از انسان قرار گرفته است. تئوری فیزیولوژیکی که با کیفیات وجودی انسان رابطه کمی داشته و یا اصلاً رابطه‌ای نداشته باشد، به تعمیم نظر به ایست که به نتایج غلط خواهد رسید. بعضی از دانشمندان علوم رفتاری آنچنان نسبت به آگاهی یافتن از وظائف درونی انسان دچار بدبینی شده‌اند که برای بهره برداری از اطلاعات موجود کوشش کمی بخرج میدهند. يك چنین بدبینی کار اشتباهی است، زیرا هیچ دانشی انسان را به تنهایی روشن نخواهد کرد. «نیل الکارمیلر» رئیس انجمن روانشناسی آمریکا، در پایان یکی از خطابه‌های خود میگوید: «ترکیب علوم رفتاری و فیزیولوژیکی، موجب پیشرفت معلومات ما در اینباره و برتری این علوم نسبت به روانشناسی میگردد.»

«باکان» به طریقه رفتاری صرف، بشدت اعتراض کرده است. «مورفی» برای نشان دادن مساعدت بالقوه ژنتیک، شیمی حیاتی، عصب شناسی، و سایر دانش‌ها، به جزئیات پرداخته است. دلایل دیگری وجود دارد که چرا دریافت رفتار انسانی بویژه آموزش موسیقی، باید از زمینه‌های مختلف و متعددی سود جوید. «سینوت» میگوید: «تمام مسائل زندگانی، سرانجام مسائلی بیولوژیکی هستند...» اسکات، ماسرمن، آلپورت و دیگران نیز اعلام داشته‌اند که استفاده از زمینه‌های مختلف و متعدد ضروری است.

آموزش موسیقی، بدیده وسیع، باید در حل بسیاری از مسائل خود به علوم رفتاری تاسی جوید. این اعتقاد که مسائل مزبور در آموزش موسیقی دارای طبیعتی وابسته به جامعه‌شناسی، مردم شناسی، یا روانشناسی بوده و از طریق هنر موسیقی قابل حل هستند، اعتقادی عاقلانه است. آموزش موسیقی، باید با اتکای به تمام نکات استراتژیکی و انتقادی سودمند، نه تنها از علوم رفتاری، بلکه همچنین از سایر علوم و حوزه‌های دانش، بهره‌گیری نماید.

سبب دیگری هم برای فراهم ساختن راهی وسیعتر بکمک مربیان موسیقی، بویژه در دوره کارآموزی آنها وجود دارد. کلیه مربیان موسیقی باید مطالعه موسیقی را چندین سال قبل از ورود بدانشکده شروع کنند. اگر فردی نتواند موسیقی را منتقل نماید، همچنین نخواهد توانست که موسیقی را تدریس کند. بهمین دلیل، مربی موسیقی باید موسیقی‌دان خوبی هم باشد. ولی گاه بگناه در طی این راه، اینگونه مربی رفتار تصورات خطائی میشود و وی می‌پندارد که نمیتواند از علوم هفتگانه که موجب وسعت نظر علمی هستند، بعنوان يك موسیقیدان، کمک سودمندی بگیرد. این تصور نه تنها برای موسیقیدان بلکه برای مربی موسیقی نیز از دو نظر، بنیاد

مباحثات خطائی را میسازد. اگر یونان باستان یا دوره نسانس را در اروپا بخاطر آوریم، ثابت میشود که دانش، هنر و بویژه امر تعلیم هنری را توسعه میدهد. هیچ مغایرتی بین موسیقی و علم وجود ندارد.

حتی زیبایی شناسی نیز دیگر فرزند فلسفه نیست. «بستر» در فرهنگ بین المللی جدید خود، وضعیت عصر حاضر را بسیار خوب وصف میکند، «زیبائی شناسی، که موضوع اصلی آن توصیف و بیان هنرها، پدیده های هنری، و تجربه زیبایی شناسی است، روان شناسی، جامعه شناسی، مردم شناسی... و جنبه های ضروری وابسته بآن هارا نیز شامل میشود و آنها را مورد تجربه قرار میدهد.» آموزش موسیقی اگر در وهله اول به علوم رفتاری و سایر علوم توجه داشته و سپس فلسفه را مورد نظر قرار دهد، وضع بهتری می یابد و عملاً توسعه پیدا میکند.

تکامل انسان

انسان اسرار آمیز ترین تجربه هاست، به همین سبب علم و هنر میکوشند تا او را قابل درک سازند... انسان، هم دارای طبیعت و هم دارای تاریخ است ما نمیتوانیم انسان را بشناسیم مگر آنکه بدانیم چگونه آن چیزی شده که اکنون هست. در اینجا من از تمام بشریت و انواع موسیقی های او صحبت میکنم. ساختن دیگران، بهتر شناختن خودمان است. و شناختن سایر موسیقی ها، بهتر شناختن موسیقی خودمان است. فقط يك «نوع انسان» وجود دارد و همه ما بآن «نوع» تعلق داریم. هر آنچه که میزید، خویشاوند ما است. دستگاہهای اصلی تولید مثل، «کرموزوم» و «ژن» ها، در تمام گیاهها و حیوانات یافت میشود. زمین، دریاها، حیوانات، و انسان (بمثابه يك حیوان) جملگی دارای مواد ساختمانی همانند هستند، آنها، مولکولها، و عناصر. ما آفریدگان قوانین نظام عالم هستیم و رفتار ما نیز چنان است. موسیقی، امری سحر آمیز نیست، بلکه فقط با چیزهای غیر قابل توضیح در هم آمیخته است.

آغاز پیدایش بشر به دو میلیون سال گذشته بر میگردد. ابزارهای ابتدائی و زمنخت و وجود «دست ساخت» های سوراخ دار، گواه بر این مدعا است. اجداد انسان، چگونه خصوصیات ویژه انسانی را توسعه و تکامل دادند که سرانجام به جدائی انسان از تمام حیوانات دیگر انجامید؟ برای جواب دادن باین سؤال، هیچ ضرورتی ندارد که زیست شناسی و فرهنگ بشری را از هم جدا در نظر بگیریم. هر دوی آنها دست در دست هم پیش میروند. تکامل زیستی و فرهنگی، قسمتی از مراحل مختلف تکامل بشری است. این بآن معنی است که آن قسمت از فرهنگ را که ما موسیقی

مینامیم، همانطوریکه دارای اساس فرهنگی است، دارای اساس زیستی نیز میباشد. توسعه فرهنگ بشری، کمتر از تکامل انسان نیست.

یکی از شرایط ضروری برای سازمان دادن انسان در جامعه‌های تعاونی، از بین بردن خشم و خصومت است. باین توفیق نمیتوان نائل آمد مگر آنکه لایه‌ی خارجی مغز (Cortex) تا جایی تکامل یابد، که بتواند سایر قسمت‌های ابتدائی سلسله اعصاب را کنترل کند. مثلاً، امروزه هر انسان باید بخاطر کنترل عصبانیت و خشم‌های مهلك خود فکر کند. توسعه و تکامل لایه‌ی خارجی مغز (Cortex) بمنزله‌ی کنترل خودکار سلسله اعصاب، برای توسعه و تکامل جامعه بشری ضروری است. فقط در خانواده جانوران نخستین، خانواده‌ای از پستانداران که انسان نیز بآن وابسته است، جنس ماده در طی دوره‌های طولانی قابل توجهی جنس نر را بخود پذیرفته است. این امر ضرورت حیاتی برای پیدایش خانواده است، زیرا جنس ماده نمیتواند جنس نر را فقط بخود جلب کند بلکه باید همچنین آنرا در اختیار خود داشته باشد. این موضوع، اساس تشکیل مناسبات خانوادگی در دوره‌های گذشته است.

جنس ماده دیگر برای پذیرفتن دوره‌ای جنس نر، مجبور نیست که رفتاری کورکورانه و غریزی داشته باشد. بعبارت دیگر لایه‌ی خارجی مغز بر عمل غده مترشحه داخلی مسلط می‌گردد. اختلاف جسمانی جنس نر و ماده نمایان تر میشود. تقسیم کار بوقوع می‌پیوندد. رابطه بین جنس نر و جنس ماده، رفتارهای پر خاشک‌ران‌ها را تعدیل داده و منجر به افزایش ارتباط می‌گردد. کلیه این امور به وحدت «انسان» در میان تمام حیوانات - و رابطه مادر و فرزند - می‌انجامد، و آنطوریکه میدانیم بدون این رابطه، فرهنگی موجود نخواهد بود.

سلسله اعصاب مرکزی در میمون‌های آدم نما و بوزینه‌ها در هنگام تولد نسبت به نوزاد انسان، توسعه و تکامل بیشتری یافته است. نوزاد انسانی در هنگام تولد، علیرغم بزرگی حجم مغزش، بمراتب ناتوان‌تر از بچه‌های تازه بدنیا آمده سایر حیوانات است. ومدت زمان مدیدی هم ب مادر خود بستگی دارد. از آنجائیکه پدر وسائل و ذخیره غذایی لازم را تهیه میکند، مادر میتواند وقت خود را به نگهداری و مواظبت از کودک خود اختصاص دهد. او همچنین مجال و حوصله‌ی آموختن به کودک را دارد، و کودک هم فرصت یادگیری دارد. از اینجاست که اولین مراحل توسعه و تکامل فرهنگی، رویان میشود، زیرا... این ناتوانی و وابستگی طولانی به تربیت پدر و مادر و سایر اشخاص است که انسان را در مراحل مختلف یادگیری و اجتماعی

شدن - که انتقال فرهنگ بطور کلی وابسته بآن است یاری میکند. بنا بر این «جامعه» و «پیچیدگی نامحدود مغز انسانی»، عوامل مشخص کننده توسعه و تکامل انسان است. این دو عامل تا حد بینهایت در هم اثر گذاشته و بیکدیگر وابسته اند. دیده شده است که انسان در هنگام معاشرت، دائماً ب دیگران نزدیک شده و مستقل تر گردیده است. مغز، سخنگوئی، ارتباط، تفکر محض و نیاز به انتقال غیر زبانی و بسیار مهم او، موسیقی را ممکن میسازد.

انسان و احساساتش : موسیقی

«انشتین» مطلبی را بیان داشته که تا کنون کسی بهتر از آن نگفته است «نامحدودترین و درنیافتنی ترین امر مربوط به جهان آنستکه این جهان قابل درک و دریافت است.» این بآن معنی است که مشکل ترین مورد راجع بانسان، همانا درک این مطلب است که او جهان را نسبت بخود چگونه می بیند، بدون این «قابل درک بودن جهان خارج»، موسیقی نیز وجود نخواهد داشت. زیرا از این دنیای خارج - دنیائی که انسان تشخیص میدهد - اطلاعات اولیه ای بدست می آید که انسان برای همیشه با آنها سروکار دارد و به تفکر و درک آنها می پردازد. اساساً و بطور کلی، حس شنوایی انسان است که موسیقی را امکان پذیر مینماید. موسیقی، با وجود تمام آمادگی حیاتی و استعداد نهانی نوزاد، بدون وجود احساس، به نیستی محکوم است و در عین حال، خواص حسی و قوای ادراکی کودک قسمتی از قوه مدرکهای او است اندامهای انتهائی حواس ما، یعنی شنوایی، بینائی (تا اندازه ای)، لامسه، بویائی و چشائی، همگی با پوست فرق دارند. حواس مزبور، از «اکتودرم» (بیرون جلد) جنین نمو میکنند، و با اینکه هر حسی واقعیت ویژه و مربوط بخود را بمانتقل میکند، هیچ کسی نمیتواند بگوید که واقعیت انگیزه های شنوایی از نظر اهمیت، کمتر از سایر انگیزه های حسی است. حواس ما، ماده اصلی لازم برای هوش و آنچه را که باید حس زیبائی شناسی ما باشد، تهیه میکنند. بر خورداری کامل از انسانیت بالقوه، هیچگاه بدون محیطی که توأم باموسیقی باشد، حاصل نخواهد شد.

اگر برای درک توسعه و تکامل انسان بتفحص پرداخته و سازمانهای تجربه او را مشاهده کنیم، مقام موسیقی بعنوان امری ضروری برای تمام فرهنگها آشکار میشود.

تمام بشریت باید درصدد تنظیم علل و نتایج باشد. انسان در میان مذاهب و فلسفه های بیشمار، بیان میدارد که اشیا چگونه بوجود آمده و چگونه خواهند بود. هیچ نژاد، قبیله یا ملتی نیست که نتواند از عهده این کار بر آید. و هر فردی از

هر نژادی، قبیله‌ای و یا ملتی، این مرحله تجرید را از طریق دریافت انگیزه‌های حسی شروع میکند.

تاکنون تاکید زیادی بر این دعوی کلی سازمان در راه این سازمان دهی در جهان بعمل آمده است زیرا باعث فراهم آمدن بصیرت لازم برای میل طبیعی انسان و علاقه بموسیقی در وی میگردد. برای مناظر، مفاهیم، اشکال، ترکیبها، وقایعها، عطش حسی وجود دارد. این نیازمندیها بویژه در کودکان آشکار است، و بر آوردن آنها برای ترقی و رشد طبیعی ضروری است. وجود انگیزه‌های دیدن، شنیدن، لمس کردن و چشیدن، مانند علاقه به فهمیدن، طبیعی و ضروری هستند.

انسان، بامیلیونها سلول مغز خود، نه تنها باید انگیزه‌هایی را که باعث آگاهی او از محیط میشود، تنظیم کند، بلکه وی همچنین باید از آنها، طرح‌ها و شکل‌های جدیدی برای خود خلق کند. حس زیبایی‌شناسی وی نیز از همین جا ناشی میشود. هیچ فرهنگ و هیچ قبیله‌ای، فقط و فقط با اصوات طبیعت خوشنود و قانع نشده است. انسان صداهای جدیدی بوجود آورده و آنها را در دستگاه یا سازمانی قرار داده است که عموماً نسبت به صداهای طبیعی برتری داشته و موزون بوده هستند. هر کودکی که در محیط خاصی به دنیا می‌آید، موسیقی همان فرهنگ را می‌آموزد بشرط آنکه انواع موسیقی را یاد بگیرد. موسیقی که او یاد می‌گیرد یکی از عادات مرسوم در جامعه است. «مورفی» مطلب زیر را درباره دقت حسی گفته است:

«بهر حال، هیچ گروه انسانی نیست که برای توسعه ارتباط با دنیای حسی دارای طرح‌های آماده‌ای نباشد... «زیبایی‌شناسی» عنوانی است که معمولاً برای وصف اینگونه وسایل رضامندی بکار برده شده است... عوامل بالقوه انسان‌شدن، در مقایسه با حیوانات پست‌تر، بطور وسیعی به همین ارتباط وابسته بوده و دامنه تجربه را وسیع‌تر میکند....»

انسان نمیتواند از تشکیل علائق زیبایی‌شناسی بگریزد، نیروی نهانی و قابل ملاحظه‌ی سلسله اعصاب او را به‌ورای انطباق صرف با حیوان میکشاند. علاوه بر این، ممکن است تجربه زیباشناسی، یکی از بهترین شیوه‌هایی باشد که او را در هماهنگ ساختن و وفق دادن با محیط هدف یاری کند. ولی، اهمیت اصلی زیبایی‌شناسی در آنست که فرد بدون آن انسان کاملی نخواهد بود. هدف مقاله‌مانیز همین «انسانیت» است، زیرا آنچه که برای درک انسان اهمیت فراوان دارد همان انسانیت است که او را از سایر موجودات زنده متمایز میکند. درک «انسانیت» همانا درک و تشخیص عمیق آنچیزی است که برای سلامت و سعادت انسان ضروری است. موسیقی

دارای اصل وریشه‌ای انسانی است، نه تنها برای اینکه انسان آنرا بوجود می‌آورد، بلکه برای اینکه او همچنین بین خود و موسیقی «رابطه» ای برقرار می‌سازد. گرچه این بحث بیشتر درباره لزوم وجود موسیقی و راه‌های مختلفی گفتگو میکند که نیروی نهانی انسانی در آن به‌کمال رسیده، منظور اصلی، تا اینجا، بنیاد نهادن اساسی برای درک انسان و موسیقی بوده است. يك چنین درك و تشخیصی، پایه‌ای است برای معرفت بانسانیت انسان و رابطه او با موسیقی، و پژوهش و عمل در موسیقی. موسیقی برای انسان کاریست اساسی و ضروری، زیرا همچنانکه از دهها هزار سال باین سو دیده شده، در رفتار و وضعیت وی تأثیر می‌گذارد.

نقش و کارکرد موسیقی :

«مریام»، در کتاب خود: «مردم شناسی موسیقی» می‌گوید:

«موسیقی پدیده‌ای است منحصرأ انسانی که فقط در شرایط روابط متقابل اجتماعی وجود می‌یابد...» وجود رفتار متقابل اجتماعی یا رفتار اجتماعی صحیح در يك گروه، مشخصه ویژه فقدان بی‌نظمی‌ها و بیماریهای رفتاری (از لحاظ فکری) و ضعف در آن است. درست در چنین گروهی است که موسیقی، با اهمیت خود، بشکلی ثمربخش در ترغیب بیمار به رفتارهای بهتر مؤثر واقع میشود.

بدین ترتیب، با اهمیت و ارزش فراوانی که آموزش موسیقی را در اینجا نشان میدهد و آن عبارتست از «نقش و کارکرد موسیقی». بهترین و مهمترین موسیقی در جهان، موسیقی مبتنی بر يك «فونکسیون» (کارکرد) است، یعنی آن موسیقی که بمنظوری غیر از خود موسیقی ساخته و پرداخته شده است. موسیقی در اکثر فرهنگها، موسیقی عملی است. حتی در فرهنگ ما، موسیقی اکثراً موسیقی عملی است؛ موسیقی مذهبی، موسیقی رقص و موسیقی متن و غیره. اگر «فونکسیون» موسیقی بدرستی تشخیص داده شود، قابل درك و اتخاذ خواهد گردید. کودک بدینسان از نزدیکان خود آموخته و پرمایه‌تر میشود.

در نتیجه بیست سال پژوهش، تجربه بالینی، و تربیت مربیان موسیقی و کسانی که بیماران را با موسیقی معالجه میکنند، اصول زیر را میتوان در مورد معالجه از طریق موسیقی و آموزش آن بیان داشت. زیرا افراد بیمار وضعیف بیش از آنچه همگان می‌پندارند از سلامت برخوردارند.

تمام بشریت نیازمند بیان زیبایی شناسی و تجربه است. «ما سرمن» گفته است:

«... تمام موجودات زنده با احتیاجات فیزیولوژیک برانگیخته میشوند، منجمله

احتیاجاتی که به تجلیات زیبایی شناسی میانجامند. بیشتر بچه‌های ضعیف اصولاً نیازمند تحریکات حسی بیشتر و گوناگون هستند. کودک نیز برای احتیاجات خود، مفاهیمی دیگر ایجاد میکند. از آنجائیکه میزان حساسیت زیبایی شناسی وی توسعه مییابد، باید مرکز حسی و رفتار خود را پیچیده‌تر و دقیق‌تر نماید. این امر نیز بسیار مهم است که اوطی زمانی که بحد کمال میرسد، باید به طرز صدای خود سرو سامان و نظم بدهد. این، موسیقی است. وضع و تجربه موسیقی در تمام فرهنگها و نژادها برای سلامت انسان ضروری است، زیرا زندگی توأم با تندرستی، یکی از وابستگی‌های او با دیگران است. آن افراد قلیل یا کثیری که نمیخواهند با دیگران وابستگی داشته باشند، بسیار زود، از جریان زندگی بکنار افکنده میشوند.

زادگاه فرهنگی، مشخص کننده طرز بیان است. «لینتون» آشکارا نشان داده است که هر گروه فرهنگی طرز بیان خود را توسعه میبخشد، همانطوریکه هر گروه فرهنگی یا قومی، زبان خود را توسعه میدهد، همینطور موسیقی خود را تکمیل میکند، و هر فردی میبایست موسیقی فرهنگ خود را بیاموزد. فرد باید بیاموزد که انسان شود، و این امر را در شرایط قبیله‌ای یا فرهنگی خود عملی میکند.

موسیقی و مذهب کاملاً بیکدیگر وابسته و مربوطند. یکی از واضح‌ترین و بدیهی‌ترین موارد استفاده موسیقی در مذهب است، هماهنگی و انطباق مذهب و موسیقی در همه جا بوضوح نمایان است. این امر صحیح است زیرا مقصود از امور مذهبی، و اجرای موسیقی، عملاً مشابه یکدیگرند. فعالیتهای مذهب و موسیقی، هر دو برای جلب مردم بسوی خود است. هنگامی که موسیقی و مذهب فعالیتهای گروهی شمرده شوند، در منتها درجه فعالیت خود میباشند.

موسیقی نوعی ارتباط است. موسیقی ارتباط است، و اما پیوسته بمنزله ارتباطی غیر زبانی عمل کرده و یا بوده است. در واقع، این معنای غیر قابل بیان موسیقی است که خاصیت و ارزش برای آن فراهم میکند. اگر ممکن میشد آنچه را که انتقالش آسان است مانند موسیقی انتقال داد، احتمالاً دیگر موسیقی وجود نمیداشت و یا احتیاجی بآن نبود.

در زندگی روزمره و خصوصی ما آنقدر ارتباط غیر زبانی وجود دارد که اغلب از وجود و یا اهمیت آن آگاه نیستیم. ما مطلع نیستیم که برخی از ارتباطات ارزشمند و عملی ما بخاطر آنکه قابل بیان و تعریف نیستند، بمورد اجرا در می‌آیند. شما چگونه يك بوسه، خنده، اخم، حالت بدرود گفتن، یا يك نگاه اشتیاق آمیز را لفظاً منتقل میکنید؟ چگونه میتوانید احساساتی را که در اثر شنیدن سرود ملی،

«الس»های «اشتراوس»، سمفونی چهارم برامس، وپرلود باخ درشما ایجاد میشود بازبان بیان کنید؛ حتی عالیترین جایگزینی لفظی نیز برای موسیقی غیر لفظی، ضعیف و نارساست. موسیقی، ذاتی ترین نوع ارتباط غیر لفظی است، که پرورده اندیشه انسان است.

موسیقی دارای اساسی واقعی است. گرچه موسیقی ارتباطی غیر لفظی است، فقط برای آنانیکه بی اطلاع و ناوارد هستند، بی نظم و اساس بنظر میرسد.

موسیقی از احساسات لطیف سرچشمه میگیرد. توسعه و تکامل حیاتی و فرهنگی انسان، او را وارد مناسبات بیشتر و بیشتری با افراد دیگر مینماید تا جائیکه این مناسبات نسبت به سایر تأثیرات زندگی او در درجه دوم قرار میگیرد. رفقای انسان برای او بقدری اهمیت دارند که وی نمیتواند هرگز بدون شناختن آنها خود را بشناسد. او نمیتواند مناسبات خود را تشخیص دهد مگر از طریق گروه. يك فرد، بدون گروه، نمیتواند انسان گردد. قسمت اعظم آنچه که موسیقی است با مناسبات مثبتی مربوط است که انسان را به رفقای خود نزدیکتر میکند؛ بعنوان مثال، عشق، وفاداری، میهن پرستی، و مذهب.

موسیقی مورد علاقه توده های مردم، آوازه های جمعی، موسیقی مذهبی، آوازه های هنری، اپرا و سایر انواع موسیقی را در نظر بگیرید. تقریباً همه آنها بنحوی با عشق سروکار دارند. فعالیت هایی که در زمینه موسیقی صورت میگیرد از يك پیوستگی و کشش متقابل اجتماعی ناشی میگردد. ارزش انطباق فرد را بسختی میتوان در يك جامعه پیش از حد واقعی ارزیابی کرد. موسیقی گروهی، احساس «وابستگی» را در فرد بوجود میآورد.

موسیقی، فرد را آنچنان مجذوب خود میکند که با آن احساس «نزدیکی» کرده و «تنهایی» در نظری چندان ناراحت کننده جلوه گر نمیشود.

اشتیاق به «نزدیکی»، باعث تحریک بیشتری برای آواز خواندن در گروه میگردد. مانند آواز خواندن در کلیسا، باشکاهای خیریه، مجامع گوناگون، و مؤسسات مشابهی که در فرهنگ ما وجود دارد. این زیبایی آواز خواندن نیست که به بیشتر موارد فوق اهمیت میبخشد، گرچه لذت آواز خواندن نیز ممکن است يك عامل برانگیزاننده باشد. در فرهنگ ما، مانند سایر فرهنگها، موسیقی تجلی آرزوهای پسندیده است. بدینسان، موسیقی تجلی وابستگی و اتکای نیرومند انسانها بیکدیگر است. واز لائی گرفته تا نوحه مراسم تشییع جنازه، احساسات لطیف را مینماید.

موسیقی منشاء حفظ نفس است. اجرای موسیقی موجب احساس حضور و رضامندی درونی می‌گردد. یک چنین حظی از احساسات هنری و چیره دستی، سرچشمه می‌گیرد. از اینرو، میتوان فرد را از روی دقت ولی با جبار، به رفتار صحیح سوق داد، رفتاری که به وی امکان میدهد تا از نظر اهمیت در سطح بالاتری مجدداً بجامعه پیوندد.

در تمام موارد استفاده از موسیقی، هیچیک از قوانین طبیعت باطل شمرده نمیشود. موسیقی و تأثیرات آنرا میتوان از طریق علمی و با بکار گرفتن روشهای علوم رفتاری مورد مطالعه قرارداد. بررسی آموزش موسیقی با چنین وسائلی مستلزم اطلاعات کافی و متنوع است که بدون آن دیدما فقط به یک امر یعنی استنباط از اطلاعات قدیمی محدود میشود. هنوز در وجود ما، در رفتار ما بایکدیگر، و در فعالیت‌های گروهی ما، مسائل و امور کشف نشده بسیار است. دوامید بزرگ برای ترقی و سعادت عبارتند از استحکام مناسبات مثبت افراد بایکدیگر، و عشق به معرفت و افزایش آن.

ترجمه محمد تقی فرامرزی



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی